

ابوبکر قهستانی؛ دولتمرد و ادیب دربار غزنه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۲/۶

محمد رضا عزیزی^۱

فاطمه فنودی^۲

سید مهدی رحیمی^۳

چکیده

خراسان بزرگ همواره از جمله پایگاه‌های مهم علمی و فرهنگی جهان اسلام قلمداد شده است؛ پایگاهی که دانشی مردانی از نیشابور، بخارا، سمرقند، هرات، قهستان و غیره پشتوانه‌ی آن بودند. مقاله‌ی حاضر می‌کوشد به معرفی شاعر و دولتمردی از منطقه‌ی قهستان در سده‌ی چهارم و پنجم هجری، ابوبکر قهستانی، بپردازد و احوال و آثار وی را با تکیه بر منابع گوناگون عربی و فارسی، گردآوری و تحلیل کند و شخصیت او را در دیوان شاعرانی نامبردار مانند فرخی سیستانی، سنایی غزنوی، سوزنی سمرقندی و غیره پیگیری نماید. هم‌چنین به مراودات ادبی و گستره‌ی روابط ابوبکر قهستانی با معاصرانش توجه کند. آن‌چه ضرورت این پژوهش را بیشتر می‌کند، آوازه‌ی ادبی و سیاسی ابوبکر قهستانی بویژه در منابع عربی است، آوازه‌ای که در روزگار معاصر، مغفول مانده است. سروده‌های شاعرانی مانند ابوبکر قهستانی، سند تحولات فکری و هنری ملی و منطقه‌ای است که بررسی و آگاهی از آن در پژوهش‌های قهستان‌شناسی بویژه در دوره‌ای که اطلاعات اندکی از آن در دست است، اهمیت می‌یابد.

واژگان کلیدی: ابوبکر قهستانی، غزنویان، شاعران ذواللسانین

Mohammadrazizi@birjand.ac.ir

Mohammadrazizi@yahoo.com

Smrahimi@birjand.ac.ir

۱. استادیار زبان و ادبیات عربی، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

۲. دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی

۳. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

مقدمه

مقدسی (۱۳۶۱، ج ۲: ۱۹۲) از جغرافی‌دانان قرن چهارم، قهستان را سرزمین پهناوری توصیف کرده که هشتاد در هشتاد فرسنگ سنگین بوده و شهرهای تون (فردوس)، جنابذ (گناباد)، طبس العتّاب (طبس مسینا)، طبس خرما (طبس گلشن)، رقه (از آبادی‌های بشرویه)، خوره (خور و بیابانک)، خوسب و کری (از آبادی‌های طبس گلشن) را در بر می‌گرفته است و قصبه‌ی آن، قاین بوده. ریزشهرها و آبادی‌های قهستان آن روزگار در کتاب *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*^۱ نیز آمده است.

از منظر فرهنگی نیز قهستان، خاستگاه شاعران و دانشمندان فراوانی بوده است. آثار متعددی در مورد شاعران فارسی‌زبان قهستان، تدوین شده و اشعار ایشان گردآوری شده است، اما درباره شاعرانی که به دو زبان فارسی و عربی شعر سروده‌اند، اطلاع کمی در دست است. یکی از این شاعران دوزبانه، ابوبکر علی بن حسن قهستانی است که در قرن چهارم و پنجم هجری می‌زیسته و شاعر دربار غزنویان بوده است. در این جستار، شاعر "دوزبانه" خوانده شده؛ زیرا او مانند سایر ساکنان قهستان در سده‌های مذکور به فارسی سخن می‌گفته اما به عربی، شعر سروده است، وانگهی در منابعی مانند *مجمع‌الفصحاء* ابیاتی به فارسی نیز به او نسبت داده‌اند.

پیش از این، غلامرضا طاهری در سال ۱۳۸۳ در بخشی از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود در دانشگاه آزاد اسلامی (واحد کاشمر) با عنوان "بررسی شرح احوال و افکار مشاهیر شعرای ادب عربی در منطقه قهستان (خراسان)" به این موضوع پرداخته، یا همایون در سال ۱۳۳۵ در مقاله‌ای کوتاه با عنوان "ابوبکر علی بن حسن قهستانی" شاعر را معرفی کرده است که از حاصل کار آنان به رسم امانت استفاده خواهد شد. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع فارسی و عربی به شرح احوال، زندگی، آثار و مراودات ادبی ابوبکر قهستانی با دیگر شاعران خراسان و جهان اسلام پرداخته و سروده‌های وی را بررسی و تحلیل نموده است.

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: لسترنج، ۱۳۷۳: ۳۷۷.

شرح حال ابوبکر قهستانی

ابوبکر علی بن حسن قهستانی، شاعر، نویسنده و صاحب نفوذ دربار غزنویان در قرن چهارم و پنجم هجری بود. در ذیل نام وی در مجمع الفصحاء آمده: «گویند از علمای قهستان بوده و مذاق معاصرین خود را بشهد کلام خود شیرین می‌نموده، زیاده از احوالش اطلاعی نیست» (هدایت، ۱۳۳۶، ج ۱: ۲۰۷). منابع مهمی چون معجم‌الآدباء، دُمیه‌القصر و عَصْرَه أَهْلِ الْعَصْرِ و تَتِمَّة یتیمه‌الدهر فی محاسن أَهْلِ الْعَصْرِ نیز اطلاعاتی درباره تاریخ تولد، کودکی و استادان ابوبکر به دست نمی‌دهند.

اگر ابن‌النجار بغدادی (۱۹۷۷ م.، ج ۳: ۲۱۵) متوفی در ۶۴۳ قمری محل تولد او را رُخج، قندهار امروز دانسته، به این دلیل است که عرب‌ها در سده‌های نخست، گاه از تمام منطقه شرق بویژه سیستان به رخج یاد می‌کردند. وانگهی اطلاعات ابن‌النجار از قهستانی در کتاب *ذیل تاریخ بغداد* دقیق نیست. مثلاً می‌نویسد: «وقتی خوزستان به محمد بن محمود بن سبکتکین از سوی پدرش واگذار شد، ابوبکر قهستانی، کاتب او بود» (همانجا). مراد از خوزستان، جوزجان^۱ بوده است؛ زیرا غزنویان دستی بر خوزستان به گواه تاریخ نداشته‌اند. به هر حال، ممکن است برخی از منابع دیگر چون دُمیه‌القصر هم اصل و نسب وی را از رخج بدانند (باخرزی، ۱۴۱۴ ق.، ج ۲: ۷۹۰)، اما شهرت او به قهستانی و چرایی آن به هر حال، جای سؤال دارد.

با توجه به این که عنصرالمعالی (۱۳۶۸: ۲۵۵) او را در *قابوسنامه* در زمان رمزگشایی نامه خلیفه عباسی، جوان نامیده و پس از آن نیز سلطان محمود به سال ۴۰۸ هجری به امیرمحمد، خلعت بخشیده است و ابوبکر قهستانی را همراه پسرش به ولایت جوزجان فرستاده (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۹۷)، می‌توان تولد ابوبکر را در ربع پایانی قرن چهارم تخمین زد. بنابراین در جوانی به دربار سلطان محمود غزنوی راه و ارتقاء یافت و آن‌گاه که توانست به اسرار و رموز نامه القادربالله، خلیفه عباسی، پی ببرد از جانب سلطان محمود پاداش گرفت و در شمار ندیمانی قرار گرفت که اجازه نشستن در مجالس امیر را داشتند (آیتی، ۱۳۲۷: ۱۷۷).

۱. یکی از ولایت‌های خراسان بزرگ بوده که امروزه در شمال افغانستان، هم‌مرز با تاجیکستان و ترکمنستان قرار دارد.

ماجرای نامه مذکور از این قرار بود که سلطان محمود به خلیفه عباسی نامه‌ای فرستاد و از او خواست تا حکومت ماوراءالنهر را به او واگذار کند و اجازه دهد تا با سپاهیان‌ش آن‌جا را فتح کند. خلیفه در پاسخ وی نوشت که در تمام سرزمین‌های اسلامی، مردمی مطیع‌تر از آنها وجود ندارد؛ از این‌رو، این کار را نخواهد کرد. سلطان محمود، خشمگین شده و به فرستاده خلیفه نوشت: «آیا من از ابومسلم کمتر هستم؟ من خود با سپاه فیل‌ها به مرکز حکومت می‌آیم و با پای فیل‌ها دارالخلافه را ویران می‌کنم». و در ادامه بسیار تهدید کرد. فرستاده خلیفه رفت و پس از مدتی با نامه‌ای که مهر خلیفه داشت، بازگشت که به تهدیدهای سلطان محمود پاسخ داده بود. خواجه بونصر مشکان که مسؤول دیوان رسائل بود، نامه را گشود. در آن نوشته شده بود: "بسم الله الرحمن الرحيم" "الم الف و لام و میم" و آخر نامه، "الحمد لله والصلوه علی رسوله محمد و آله أجمعین". دیگر مطلبی در آن نوشته نشده بود. سلطان محمود و همه کاتبان اندیشیدند و هر آیه‌ای که در آن "الم" بود خواندند و تفسیر کردند. اما پاسخی نیافتند. سرانجام ابوبکر قهستانی جوان گفت: چون سلطان، خلیفه را با فیل‌ها تهدید کرده است خلیفه نیز در پاسخ به آیه اول سوره فیل اشاره کرده است: «آیا ندیدی که پروردگارت با سپاه فیل چه کرد؟» سلطان محمود بسیار اندوهگین شد و گریه کرد و بسیار عذرخواهی کرد. به ابوبکر قهستانی نیز پاداش بسیار داد (عنصرالمعالی، ۱۳۶۸: ۲۵۵).

ابوبکر قهستانی، القاب و مناصبی داشته که بیانگر موقعیت او در دربار غزنویان بوده است. از آن جمله: ۱- شیخ ۲- خواجه که یکی از عناوین بزرگان در آن زمان بود (حسینی کازرونی، ۱۳۸۴: ۷۹۹). ۳- عارض سپاه. ابوبکر قهستانی در زمان سلطان محمود، مسؤول اداره امور سپاه بود؛ پس از وزیر، صاحب دیوان عرض از مهم‌ترین ندیمان و دستیاران پادشاه بود. عارض دارای صفاتی ممتاز، لیاقت و هنر نظامی بود. در زمان صلح رسیدگی به امور سربازان از وظائف عارض بود. هر سال، سپاه را در یکی از دشت‌های مجاور پایتخت در برابر او عرضه می‌کردند و به نمایش می‌گذاشتند. گاهی نیز پادشاه در میان سپاه حاضر می‌شد. در زمان جنگ، عارض باید وسایل و تجهیزات سربازان را فراهم کند. در تمام طول جنگ فراهم کردن مایحتاج سپاه بر عهده عارض

بود، پس از پیروزی نیز بخشی از غنائم را در حضور پادشاه میان امرا و سربازان با توجه به شایستگی که از خود نشان دادند، تقسیم می‌کرد (قدیانی، ۱۳۸۴: ۵۱). ۴- عمید. لقب ابوبکر قهستانی در زمان امیرمحمد غزنوی بود. عمید، لقب رئیس دیوان رسالت بود (حسینی کازرونی، ۱۳۸۴: ۷۲۹). وظیفه این دیوان صدور فرمان‌ها، قوانین و جمع‌آوری اسناد بود. رئیس دیوان رسالت نوشتن نامه به خلفای عباسی، پادشاهان هم‌جوار و حکام را بر عهده داشت که گاهی پادشاه نامه‌ها را می‌گفت و رئیس دیوان با سبکی که معمول بود، می‌نوشت. زیردستان رئیس دیوان، دبیران و منشیان بودند که با توجه به لیاقت خود حقوق می‌گرفتند (قدیانی، ۱۳۸۴: ۵۲).

در دستگاه امیرمحمد غزنوی، ریاست دارالانشاء را او بر عهده داشت. امیر، وی را خواجه عمید خواند (بیهقی، ۱۳۵۰: ۸۰). دهخدا، لقب او را "عمید الملک" ذکر کرده است (ذیل: "علی قهستانی"). از آن جایی که امیر محمد، فردی عشرت‌طلب، شهوت‌ران و سست اراده بود (قدیانی، ۱۳۸۴: ۳۴) و ابوبکر نیز عیاش و خوش‌گذران بود، این امر، باعث حضور و نزدیکی وی به امیر شده بود. حموی (۱۴۰۸: ۲۵) در معجم‌الأدباء از علاقه ابوبکر به غلمان سخن گفته و حتی از او غزل مذکر نیز نقل کرده است.

ابوبکر قهستانی پس از برکناری امیرمحمد غزنوی به بغداد گریخت. تاریخ ورود او به بغداد را حدود سال ۴۲۰ هجری دانسته‌اند (همان: ۲۹). در تاریخ بیهقی ذیل حوادث سال ۴۲۱ هجری از قول عبدالرحمن قوال چنین آمده است: «یک روز بر آن خضراء بلندتر شراب می‌خوردیم و من در پیش او [امیرمحمد غزنوی] نشسته بودیم و مطربان می‌زدند، از دور گردی پیدا آمد. امیر گفت رضی الله عنه، آن چه شاید بود؟ گفتند نتوانیم دانست. وی معتمدی را گفت به زیر رو و بتاز و نگاه کن تا آن گرد چیست. آن معتمد بشتاب برفت و پس بمدتی دراز باز آمد و چیزی در گوش امیر بگفت و امیر گفت الحمدالله ... چون نماز شام خواست، رسید، ما بازگشتیم، مرا تنها پیش خواند و ... گفت: ابوبکر دبیر سلامت سوی گرمسیر تا از راه کرمان به عراق و مکه رود و دلم از جهت وی فارغ شد که به دست این بی‌حرمتان نیفتاد» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۸۰). ابوبکر قهستانی در بغداد، خلیفه عباسی، القادربالله و پسرش، القائم بامرالله و دو وزیر را ستوده است

(حموی، ۱۴۰۸: ۲۹؛ ابن‌النجار البغدادی، ۱۹۷۷م، ج ۳: ۲۱۶).

وی پس از سقوط غزنویان و روی کار آمدن سلجوقیان در خراسان به نیشابور آمد و به سال ۴۳۱ هجری در دربار آنان به مقامات والا رسید (آیتی، ۱۳۲۷: ۱۷۷). سلجوقیان هم ابوبکر را مورد احترام قرار دادند؛ زیرا می‌دانستند که او یکی از مخالفین سلطان مسعود و از طرفداران امیرمحمد بوده است. اینک باید دید که ابوبکر کدام سلجوقی‌ها را دریافته است. این مطلب را از تذکرات یاقوت حموی نمی‌توان درک کرد، ولی مسلماً سلاجقه‌ی بزرگ و به‌عبارت دیگر، سلاجقه‌ی خراسان را که از سال ۴۲۹ تا ۵۵۲ هجری سلطنت کرده‌اند و تا آخرین روزگار، ریاست تمام سلاجقه را داشته‌اند، دریافته و نیز ممکن است به دربار سلاجقه‌ی کرمان (۴۳۳-۵۸۳ق.) رسیده باشد (همایون، ۱۳۳۵: ۳).

در زمان حضور ابوبکر قهستانی در نیشابور، افراد زیادی از او بهره گرفتند. از جمله می‌توان به علی بن حسن باخرزی، شاعر و ادیب عربی‌نویس ایرانی در قرن پنجم هجری اشاره کرد. او در فلسفه، شاگرد ابوبکر قهستانی بود (تونجی). وی در کتاب ارجمند خود، دمیه‌القصیر، به تمجید از ابوبکر قهستانی می‌پردازد و اشعاری را از خود او و هم‌چنین اشعاری را از قول او از دیگر شاعران، نقل می‌کند.

علاوه بر این، دانشمند نامدار قرن چهارم هجری، ابومنصور ثعالبی نیشابوری، در تدوین کتاب تتمه یتیمه‌الدهر فی محاسن أهل‌العصر به یاری ابوبکر قهستانی، اشعار فراوانی را از شاعران معاصرش در اقصی نقاط ممالک اسلامی روایت می‌کند که برخی از این شاعران، بسیار گمنام و مهجورند. به‌عنوان نمونه، از قول ابوبکر قهستانی، اشعاری از امیر ابوالمطاع از شاعران شام در صفحه یازده تتمه یتیمه‌الدهر نقل شده است. این مسأله، فضل، ادب‌دوستی و به‌روز بودن ابوبکر قهستانی را گواهی می‌دهد.

ثعالبی به هنگام گزارش اشعار شاعران از زبان ابوبکر قهستانی، عناوین و تعبیری را برای او به‌کار می‌گیرد که نشانه ارج و احترام قهستانی نزد اوست. از آن جمله، شیخ ابوبکر علی بن الحسن، الشیخ ابوبکر ایدیه الله، شیخ ابوبکر علی بن الحسن القهستانی ایدیه الله و غیره می‌باشد.

دهخدا در لغتنامه او را «کریم، شوخ طبع و از بزرگان و فضلا و ادبای خراسان» (ذیل: علی قهستانی) برمی‌شمارد. هموست که به شاعران و ادیبان هم‌عصرش بسیار توجه دارد و به آنان، صله و جایزه می‌بخشد. این توجه و بخشش تا بدان حد بود که شاعری که او را با این زبان گزنده، در ابیات ذیل نکوهش کرده و نیز جایزه داده و او را تشویق کرد. رفتار قهستانی نشان از سعه صدر، منش والا و فرهنگ‌دوستی وی دارد:

أَبَا بَكْرٍ هَجَوْتُكَ لَا لِطَبْعِي
فَطَبِعِي عَنْ هَجَاءِ النَّاسِ نَابِ
وَ لَكِنِّي بَلَوْتُ الطَّبْعَ فِيهِ
فَإِنَّ السَّيْفَ يُبْلَى فِي الْكِلَابِ

(حموی، ۱۴۰۸: ۲۵)

ترجمه: ای ابوبکر! تو را نه از سر طبع و ذوق هجو کردم؛ زیرا سرشت من از هجو مردم به دور است، اما من طبع خود را آزمودم؛ چرا که شمشیر با سگ‌ها آزمایش می‌شود.

ابوبکر قهستانی در سروده‌های فارسی

شاعرانی مانند فرّخی سیستانی، سنایی غزنوی و سوزنی سمرقندی، ابوبکر قهستانی را در زبان فارسی مدح و ستایش کرده‌اند. فرّخی و قهستانی هر دو در دربار غزنویان بودند. فرّخی، شاعر و ثناگوی محمود غزنوی بود. او چهار قصیده در مدح ابوبکر قهستانی سروده است. از جمله در قصیده‌ای بیست بیت با مطلع زیر می‌گوید:

پشت من بشکست همچون پر شکن زلفین یار

اشک من بیجاده گون و چشم من بیجاده بار

(فرّخی سیستانی، ۱۳۶۳: ۶۹)

پنج بیت نخست، قصیده در تغزل و نه بیت در ستایش سخاوت و سخنوری ابوبکر قهستانی است. فرّخی با عناوینی مانند عارض جیش، عمید لشکر و خواجه از قهستانی نام می‌برد. در ادامه نیز به تهدید دشمنان وی می‌پردازد و آنان را از بدخواهی برحذر می‌دارد. این قصیده با دعا برای ممدوح و نفرین برای دشمنان وی پایان می‌پذیرد. قصیده دوم فرّخی در ستایش ابوبکر قهستانی نیز بیست بیت دارد:

ای غالیه کشیده ترا دست روزگار

باز این چه غالیه ست که تو برده‌ای به کار
(همان: ۱۹۵)

او در این قصیده‌ی شیوا و روان، خواجه عمید را عمید ملک و بزرگ همه بزرگان روزگار دانسته است. شاعر، مقام ممدوح را تا آسمان بر می‌کشد و چهار عامل نفس شریف، اصل بزرگ، دل قوی و لطف پروردگار را باعث رسیدن ابوبکر به آن مقام می‌داند. آزاده نسبت به خادم ابوبکر هم چون بدبخت به خوشبخت رشک می‌برد و حسد می‌ورزد. به نظر می‌رسد فرخی در پاسداشت مقام ابوبکر، اغراق هم می‌کرده است.

فرخی سیستانی در قصیده‌ای طولانی‌تر خدمت به ابوبکر قهستانی را دور کننده بلا و فرمانبرداری از او را باعث آسایش و راحتی می‌داند. خدمت به ممدوح، هم‌چون درختی است که بر او سایه افکنده. شاعر از پروردگار می‌خواهد که این درخت بر تمام عالم سایه بیاندازد! مطلع قصیده چنین است:

دی به سلام آمد نزدیک من ماه من آن لعبت سیمین ذقن (همان: ۳۱۷)

این قصیده فرخی، چهل و هفت بیت دارد. شاعر در ادامه می‌گوید که بخت و شانس تو را می‌پرستد و بزرگ می‌دارد. همان‌گونه که بت پرست، بت را عبادت می‌کند. در عظمت مقام ممدوح می‌گوید که خادم تو سالار چین است و این سخنان از سر خامی و بیهودگی نیست. این قصیده نیز با دعا برای محبوب و نفرین بدخواهان پایان می‌پذیرد. هر چند ممکن است پاره‌ای از این صفات، شاعرانه و اغراق‌آمیز بنماید، اما گشاده‌دستی و شاعرناواری او با واقعیت زندگی و منش اخلاقی او هم منطبق است و گزافه نگفته؛ چه همان‌طور که در این قصیده بیان داشته، خانه ابوبکر محفل ادبا و شعرا بوده است.

قصیده‌ای دیگر در ستایش ابوبکر قهستانی در دیوان فرخی وجود دارد که اخلاق او را از شعر و سخن او برتر توصیف کرده است. ممدوح با بخشش و اخلاق پسندیده، بزرگی و نیکنامی را به چنگ آورده است و هیچ‌کس نمی‌تواند نیکنامی را با خشم، مکر و حيله به‌دست آورد. شاعر، لطف و فضل ممدوح را به رام‌کننده اسب و نیکنامی را به کره اسبی سرکش تشبیه کرده است تا سختی رسیدن به نام نیک را در ذهن مخاطب تداعی کند. مطلع آن قصیده از این قرار است:

بوستانیست روی کودک من واندر آن بوستان شکفته سمن (همان: ۳۲۳)

سوزنی سمرقندی نیز چنین به گشاده‌دستی و کرم قهستانی در قبال شاعران اشاره می‌نماید:

فرّخی، هندی غلامی از قهستانی بخواست سی غلام ترک دادش، خوش لقا و خوش خرام
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۲۶)

سنایی غزنوی نیز در مثنوی چهارمیتی، سفر ابوبکر قهستانی به دربار روم را گزارش می‌کند. آن‌جا که محمود غزنوی تصمیم گرفت، فرستاده‌ای را به دربار بفرستد تا پیام او را به قیصر روم برساند و او را به اطاعت از غزنویان و پرداخت مالیات دعوت کند، خواجه ابوبکر قهستانی به این منظور برگزیده شد. ابوبکر راهی دربار روم شد. سرانجام پس از گفتگو، پادشاه روم دادن مالیات را پذیرفت. مطلع قصیده این است:

شاه شاهان یمین دین محمود که جهان را به عدل بُد مقصود

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۵: ۵۶۳)

سنایی در این مثنوی، القابی مانند سیدالندماء و حیدر ثانی را برای قهستانی آورده و از هوش سرشار و دانش وی تمجید کرده است. گفتنی است ابوبکر قهستانی هر کسی که وی را به زبان عربی ستوده است و یا به وی نامه نوشته، به عربی پاسخ داده، اما پاسخ قصاید فرخی را نداده و یا به دست ما نرسیده است.

مراودات ادبی قهستانی با شاعران عربی سرا

ابومحمد حسین بن تمیم به ابوبکر قهستانی، نامه نوشته است و این‌گونه نسبت به او ابراز محبت کرده و از وی درخواستی داشته است:

قُلْ لِلْعَمِيدِ وَ لَسْتُ مُعْتَمِدًا عَلَى خَلْقٍ سِوَاهُ فَلَا سَلْبَتُ عِمَادِي
أَطْعَمَ هَنِينًا إِنَّ ضَيْفَكَ جَائِعٌ وَ اشْرَبُ مَرِينًا إِنَّ ضَيْفَكَ صَادٍ
أَعْدُو إِلَيْكَ كَمَا أَرُوْحُ عَلَى جَوِّي وَ طَوِيٌّ فَقُلْ فِي رَائِحِ أَوْ غَادِ

(باخرزی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۷۹۱)

ترجمه: به عمید ابوبکر بگو و من به کس دیگری جز او اعتماد ندارم. این اعتماد هیچ‌گاه سلب نشود! غذایت را به گوارایی تناول کن که میهمانت گرسنه است و آبت را

نوش جان کن که میهمانت، گلو خشک است. بامدادان نزد تو می‌آیم و شامگاه، مشتاق
برمی‌گردم، پس به کسی که همواره نزد تو می‌آید، چیزی بگو!

ابوبکر قهستانی به او پاسخ داده که:

لَبَّيْكَ يَا مَوْلَايَ بَلْ سَعَدَيْكَ مِنْ لَفْظَيْنِ: تَلْبِيهِ وَ مِنْ إِسْعَادِ
لَا أَشْرَبَنَّ وَلَا أَكَلْتُ عَلَى الصَّدَى وَ الْجَوْعِ غَيْرَ دَمِي وَ غَيْرَ فُؤَادِي

(همانجا)

ترجمه: سرورم! من درخواستت را پاسخ می‌گویم و در نهایت خدمتت دو کلمه
می‌گویم: اجابت و نیک‌بختی! هرگز چیزی جز خون [دل] و [پاره‌های] جگرم را با وجود
این تشنگی و گرسنگی نمی‌نوشم و نمی‌خورم.

ابوعلی قومسی نیز صاحب دیوان رسائل سلطان محمود و از شاعران دو زبانه (فارسی -
عربی) بود. وی به قهستانی نامه می‌نویسد و نسبت به او اظهار محبت می‌کند و در
گرامیداشت او از الفاضلی مانند "شیخ" و "سرور" و "من بنده او هستم" و "چه کسی
مثل ابوبکر است؟" استفاده می‌کند که نشان دهنده دوستی صادقانه و صمیمانه میان
آنهاست:

سَلَامٌ كَنَشْرِ الْوَرْدِ فِي رَيْقِ الْفَجْرِ وَ رِيحِ الْخُرَامِيِّ فَوْقَهُ دَمْعُهُ الْقَطْرِ
عَلَى الشَّيْخِ مَوْلَانَا الَّذِي أَنَا عَبْدُهُ عَنِيتُ أَبَابِكِرٍ وَ مَنْ كَأَبِي بَكِرٍ؟

(همان: ۶۴۴)

ترجمه: سلامی بسان انتشار بوی گل در پاکی بامدادی و چون رائحه گل شب‌بویی که
روی آن گل، شب‌نم نشسته باشد، بر شیخ و سرور ما که من، بنده اویم. منظورم ابوبکر
است و چه کسی مانند ابوبکر است؟

ابوبکر قهستانی نیز در پاسخ او سروده است:

سَلَامُكَ يَا مَوْلَايَ فَهَوَ سَلَامَةٌ أَتَى فَسَلِمَتِ الدَّهْرَ مِنْ نُوبِ الدَّهْرِ
تَحِيَّتُكَ الْحُسْنَى حَيَاةً جَدِيدَةً تُفِيدُ بِهَا رُوحِي مَزِيداً عَلَى عُمَرِي

(همانجا)

ترجمه: سرورم! سلام تو که سلامتی است، به من رسید، پس همواره از حوادث روزگار

در امان باشی!

سلام زیبای تو به منزله زندگی تازه‌ای است که روحم با آن، علاوه بر عمرم از آن برخوردار می‌شوند.

از دیگر افرادی که با ابوبکر قهستانی ارتباط داشته‌اند، ابومحمد حسن بن محمد الرقی است. وی سفرهای زیادی داشته است تا این که در جوزجان به خدمت ابوبکر قهستانی رسیده است و با این ابیات، ابوبکر قهستانی را ستوده است. مصراع آخر، دلیلی ضمنی بر نام دقیق ابوبکر قهستانی و نویسندگی وی هم به‌شمار می‌رود:

لَوْ قِيلَ لِي هَلْ لِلنَّهْيِ مَالِكٌ	يُعْرِفُ أُمَّ هَلْ لِلْعَلِيِّ صَاحِبٌ؟
لَقُلْتُ وَالصَّادِقُ فِي قَوْلِهِ	مُمَدِّحٌ إِذْ هَجَى الْكَاذِبُ
عَمِيدُهَا الشَّيْخُ أَبُو بَكْرِهَا	عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْكَاتِبُ

(ثعالبی نیشابوری، ۱۴۰۳ق: ۶۳)

ترجمه: اگر به من گفته شود آیا برای عقل، مالکی و برای بزرگی و والایی، صاحبی وجود دارد؟ بی‌درنگ خواهم گفت و [می‌دانم] راستگو در سخنش، ستایش می‌شود همان‌طور که دروغگو سرزنش می‌گردد: پیشوای آن، شیخ ابوبکر علی بن حسن کاتب است.

همچنین ابویوسف یعقوب بن احمد (وفات ۴۷۴ق.) ادیب و لغوی اهل نیشابور که در اصل کردنژاد بوده و صاحب دو کتاب *الْبُلْغَةُ الْمُتَرْجِمَةُ فِي اللُّغَةِ* (دهخدا، ذیل "یعقوب بن احمد") و *جَوْهَرَةُ النُّدَى* است، ابوبکر قهستانی را ستوده است. ثعالبی در تتمه *یتیمه‌الدهر*، بخشی از اشعار عربی او را در ستایش ابوبکر قهستانی به این شرح آورده است:

كَلَامُكَ رُوحُ أَجْسَامِ الْكَلَامِ	وَ لَفْظُكَ فَاعِلٌ فَعَلَ الْمُدَامِ
وَ دُونَكَ كُلُّ مَمْدُوحٍ كَلَاماً	وَ عَبْدُكَ كُلُّ حُرٍّ فِي الْأَنَامِ
لَعَمْرُؤُ غَلَاكَ هَلْ أَبْصَرْتَ مِثْلًا	لِنَفْسِكَ فِي شَمَائِلِكَ الْكِرَامِ؟
بِمِصْرٍ وَ غَيْرِهَا مِنْ كُلِّ مِصْرٍ	وَ فِيمَا طُفَّتْ مِنْ يَمَنِ وَ شَامِ
وَ فِي أَرْضِ الْعِرَاقِ بِلَادُ يَمَنِ	وَ حَيْثُ حَلَّتْ بِالْبَلَدِ الْحَرَامِ

فَكَيْفَ وَ أَنْتَ فَدٌّ فِي الْمَعَالِي

فَرِيدٌ فِي مَكَارِمِكَ التُّؤَامِ

(باخرزی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۹۸۲)

ترجمه: سخن تو جان کالبد سخن است و لفظ تو هم چون شراب عمل می‌کند. هر سخن نیکویی از [کلام] تو پایین‌تر است و هر آزاده‌ای که در میان مردم باشد، [به منزله] بنده تو است. به بزرگی‌ات سوگند آیا برای خودت مثل و مانندی در خصلت‌های نیکو دیده‌ای؟ در مصر و در کل شهرهای دیگر و در آنچه از یمن و شام گشتی و در خاک عراق که کشور خیر و برکت است و در مکه که اقامت کردی [برای خودت مانندی دیده‌ای؟]، پس چگونه کسی مانند تو است در حالی که تو در بزرگی‌ها و در فضائل اخلاقی یکتا و بی‌همتایی؟

این ابیات، سفرهای فراوان ابوبکر قهستانی در دنیای آن روز مانند مصر، شامات، یمن، عراق و شبه جزیره عربستان و در نتیجه، جهان‌دیدگی او را به نیکویی نشان می‌دهد. ابویوسف یعقوب بن احمد، شعر دیگری نیز در ستایش قهستانی سروده است و او را این گونه غرق صفات پی در پی کرده و بی‌همتا دانسته:

يا أَبَا بَكْرٍ عَلِيًّا	ما رَأَى مِثْلَكَ أُنْسُ
أَنْتَ فِي الْحُزْنِ سرورٌ	أَنْتَ فِي الْوَحْشَةِ إِنْسٌ
أَنْتَ غَيْثٌ أَنْتَ بَدْرٌ	أَنْتَ لَيْثٌ أَنْتَ شَمْسٌ
أَنْتَ لِلْسُّودِّ قُطْبٌ	أَنْتَ لِلْعَلْيَاءِ أُنْسٌ
إِنْ تَحَمَّلْتَ فَقَدْسٌ	أَوْ تَكَلَّمْتَ فَقَسٌّ (همان: ۹۸۳)

ترجمه: ای ابوبکر علی! مردم مثل تو ندیدند. تو در زمان اندوه، مایه خوشحالی و در تنهایی همدم مونس. تو بارانی! تو ماه تمامی! تو شیری، تو خورشیدی! تو محور بزرگی و پایه بزرگواری هستی. اگر صبر کنی مانند کوه قدس هستی و اگر سخن بگویی مانند قس بن ساعده آيادی، خطیب مشهور دوره جاهلی عرب هستی.

از شاعران دیگری که به ابوبکر قهستانی نامه نوشته و از او به بزرگی یاد نموده، احمد بن محمد بن عمیره چشمی است:

سَتَرَى عَلَي رَغَمِ الْعَدُوِّ مَحَلَّهُ
مَنْ حَالُهُ كَمَحَلِّهِ مِنْ مَجْدٍ؟

أَرْجُو بِحَمْدِ اللَّهِ لَيْسَ بِحَمْدِهِ لُطْفَ اللَّطِيفِ سَيِّدِي وَ بَعْدِهِ
(ابن فندق: ۱۳۶۱: ۲۰۴)

ترجمه: بر خلاف خواست دشمن، جایگاه [اولایش] را خواهی دید. چه کسی به مجد و عظمت او می‌رسد؟ با سپاس از پروردگار که هیچ کسی غیر از او شایسته ستایش و بندگی نیست، لطف آن مهربان [ابوبکر] را امید دارم!
هر چند این دو بیت، خاصه بیت دوم از هم گسیخته و سست به نظر می‌رسد، اما ابوبکر درخواست وی را این‌گونه پاسخ داده است:

يَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَيْرَةَ الـ جَشْمِي مَا جَشَمْتَنِيهِ اسْتَأْدِهِ
أَوْتَيْتَ سُؤْلَكَ خُذْ رَسُوْلَكَ إِنَّهُ مَعَهُ بِخَاتِمِ رَبِّهِ وَ بِشِدَّةِ
مِنْ غَيْرِ هَذَا الضَّرْبِ كُنْتُ أَحِبُّهُ لَكِنَّ دَهْرِي طَعْنَهُ فِي كَبِدِهِ
(همانجا)

ترجمه: ای احمد بن محمد عمیره جشمی! آنچه را که با زحمت به دست آوردم، آن را دریافت کن. به خواسته‌ات رسیدی. از قاصدت بگیر، زیرا همراه او انگشتر اربابش است. دوست داشتم غیر از این، [چیزی به تو بدهم]. اما روزگارم در جگرش نیشتر دارد.
دوست دیگر ابوبکر قهستانی، عمر بن عبدالعزیز جکرزی، است که ابوبکر به او ابراز علاقه می‌کند و دیدار او را می‌خواهد:

يَا قَمَرَ الْوَجْهِ يَا وَجَهَ الْقَمَرِ حَوْشِيَّتَ طَالِذَا السَّرَاوِ وَ اسْتَمَرَّ
فَاطْلَعْ وَ جَلِّ مَا بَجَوِي مِنْ قَتْرِ فَطَالَ مَا اشْتَاقَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ
(ثعالبی نیشابوری، ۱۴۰۳ق: ۲۶۶)

ترجمه: ای ماه چهره! ای چهره ماه! فراق اختیار کردی و این دوری، طولانی شد و ادامه یافته. تو بتاب و آنچه را در این محبت از غبار کدورت است، از بین ببر، چون مدت زیادی است که ابوبکر مشتاق [دیدن] عمر است.
از دیگر شاعرانی که ابوبکر قهستانی با آنها مکاتبه و مراوده داشته است، شریف مرتضی، برادر سید رضی، گردآورنده کتاب ارجمند نهج البلاغه می‌باشد. کنیه او ابوالقاسم و نامش علی بن حسین موسوی ملقب به علم‌الهدی ذوالمجدین بود. در سال ۳۵۵ هجری

به دنیا آمد و در سال ۴۳۶ هجری از دنیا رفت (ابن خلکان، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۱۴۹).
 قصیده‌ای را که ابوبکر قهستانی برای شریف مرتضی سروده به این قرار است:

أُرَاعِي نُجُومًا مِّنْ دُمُوعِي طَوَالِهَا وَ لَمْ أَبْقَ بَعْدَ الظَّالِعِينَ فَدَيْتُهُمْ رَأَى طَيْفٌ سَعْدَى غَضَى الطَّرْفِ أَنْ يَرَى وَ مَا نِمْتُ لَكِنْ مَاتَ إِنْسَانٌ نَاطِرِي	ضَلَلْتُ بِهَا صَبْرِي وَ بِالنَّجْمِ يَهْتَدِي لِأَبْقَى وَ لَكِنِّي لِأَشْفَى وَ أَكْمَدَا سَوَاهَا فَظَنَنْتُ لِي لِوَاحِظٌ هَجْدَا فَبَوَّأْتَهُ مِنْ جَفْنِ عَيْنِي مُلْحَدَا
---	---

(باخرزی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۷۸۶)

ترجمه: ستارگانی را رصد می‌کنم که از اشک‌هایم طلوع می‌کنند. به‌خاطر آنها شکیبایی‌ام را از کف می‌دهم و مردم با ستاره هدایت می‌شوند. بعد از یاران سفر کرده، طاقت نمی‌آورم، فدایشان شوم! [اگر هم] دوام بیاورم با دردهای بسیار شوربخت خواهم بود. خیال سعدی مرا چشم بسته دید، پس چشم‌هایم را خوابیده گمان برد و آنها نمی‌خواستند که غیر از او را ببینند. نخوابیدم، بلکه مردمک چشمانم از بین رفت، پس او را در چشمانم مأوا دادم.

پیداست که عاطفه در این ابیات، صادقانه و تأثیرگذار است و از ذوق شعری و توانایی ابوبکر قهستانی در ادب عربی، نشان‌ها دارد. وی در قصیده‌ای دیگر خطاب به شریف مرتضی با مطلع زیر می‌گوید:

لَكَ الْخَيْرُ أَبْشِرْ، كُلُّ شَيْءٍ لَهْ مَدَى هُوَ الدَّهْرُ لَيْسَ الدَّهْرُ، خُلِدَتْ سَرْمَدَا

(همان، ج ۱: ۳۰۰)

ترجمه: خوبی‌ها از آن تو باد، مزده باد! هر چیزی پایانی دارد، روزگار را بقایی نیست، تو جاودانه باشی.

شریف مرتضی نیز در پاسخ به نامه ابوبکر قهستانی، با مهر و محبت فراوان می‌سراید:

وَ يَأْنِي لَهَيْبُ الْوَجْدِ إِلَّا تَوَقُّدَا لِأَعْيُنِنَا إِلَّا رُقَادًا مُشْرَدَا وَ مِنْ أَيْنَ ذِكْرِي غَائِرَ الدَّارِ مُنْجِدَا عَلَى الْبُعْدِ: دَعْنَا فِي الْمَطَايَا مِنَ الْجِدَا	أَبَتْ زَفَرَاتُ الْحَبِّ إِلَّا تَصَعَّدَا وَ لَمْ أَرْ مِنْ بَعْدِ الدِّينِ تَشَرَّدَا تَذَكَّرْتُ بِالْغُورِينَ نَجْدًا ضَلَالَةً وَ قُلْتُ لِمَنْ يَحْدُو الْمَطَايَا يَحْثُهَا
---	--

مَضَى الْبَيْنَ عَنَّا بِالْحَيَاهِ وَ طَيِّبِهَا
 فَقُلْ لِلَّذِي يَنْوِي الْفِرَاقَ وَ عِنْدَهُ
 وَعَدَتْ بَيْنِنِ يَسْلُبُ الْعَيْشَ طَيِّبِهِ
 وَ مَا كَانَ عِنْدِي أَنْ يُفَرِّقَ شَمْلَنَا
 وَ كَانَ الَّذِي كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ كُفُّهُ
 فَلَمْ يَبْقَ بَعْدَ الْبَيْنِ شَيْءٌ سِوَى الرَّدَى
 بَأَنِّي مُطِيقٌ لِلْفِرَاقِ التَّجَلُّدَا:
 فَمَا كَانَ ذَاكَ الْوَعْدُ إِلَّا تَوَعُّدَا
 وَ يَبْعَدُ عَن دَارِي الْعَمِيدُ تَعَمُّدَا
 وَ دَادَا وَ فِي كُلِّ الرَّجَالِ تَوَدُّدَا

(همان: ۳۰۱)

ترجمه: آه و ناله‌های دوستی، بیشتر شد و آتش محبت، زبانه کشید. بعد از کسانی که آواره شدند، جز خوابی پریشان، چشمان ما ندیدند. در غورین، نجد را آشفته به خاطر آوردم. کجا یاد آن منزل گود افتاده می‌تواند، یاریگر باشد؟ به کسی که برای شتران، حدی می‌خواند و آن را تشویق به دور شدن می‌کند، گفتیم: ما را در این مرکب‌ها از شنیدن حدی راحت بگذار! جدایی ما را از زندگی و خوشی آن دور کرد. پس تنها مرگ پس از جدایی باقی مانده است. به کسی که قصد جدایی دارد و گمان می‌کند من از سر بردباری، آن دوری را تحمل خواهم کرد، بگو: به جدایی، وعده دادی که آن خوشی زندگی را سلب می‌کند. آن وعده تنها تهدیدی بود. گمان نمی‌کردم که جمع‌مان پراکنده گردد و عمید (لقب ابوبکر قهستانی) به عمد از خانه ما دور شود. آنچه میان من و تو بود، سراسر دوستی بود. در همه مردان، محبت و نوع دوستی وجود دارد.

ابوحنیفه استرآبادی نیز اشعاری را در مورد ابوبکر قهستانی سروده است که مطلع آن چنین است:

هَلْ لِظَلَامِ اللَّيْلِ إِلَّا حَادٍ
 أَوْ لِضَلَالِ الصُّبْحِ مِنْ هَادٍ (همان: ۶۲۶)
 ترجمه: آیا برای تاریکی شب، آوازخوان و خدی خوان نیست و برای فریب صبحگاه، راهنمایی وجود دارد؟

ابوحنیفه، در ادامه‌ی قصیده، از قهستانی استمداد می‌طلبد که واژه "دست" فارسی در بیت دوم درخور تأمل است:

يَا أَيُّهَا الْقَمَرُ الْمُلتَجِي بَيْنَ ظِلَامِ الزَّمَنِ الْغَادِي

۱. آواز خواندن برای شتر و در این بیت، حادی، آوازخوان

أَخْلِقُ بِذَاكَ الدَّسْتِ بُرْجاً فَقَدْ حَفَّ بِضَوْءِ الْقَمَرِ الْبَادِي (همانجا)
 ترجمه: ای ماه تابانی که در تاریکی این روزگار خیانت کار به او پناه برده می شود! چه زیباست آن دست بخشنده ای که در زیر نور ماه تابان می بخشد!

حلقه ارتباط ابوبکر قهستانی با توجه به آنچه از اخوانیات و نامه های او با سایر شاعران باقی مانده، گسترده است. از آنچه گذشت بر می آید که غالب این اشعار یا برای اظهار محبت و یا برای درخواست کمک سروده شده است. اخوانیات او فنی، صادقانه و زیباست و محتوای شعر شاعران دیگر بر داد و دهش و فرهنگ دوستی قهستانی دلالتی روشن دارد. از منظر زبانی و فضای فرهنگی نیز استفاده از زبان عربی در همه ارتباطات و مراودات شاعری در قهستان سده چهارم و پنجم هجری، البته مهم و قابل اعتناست.

اشعار ابوبکر قهستانی

برخی معتقدند که ابوبکر قهستانی، شعر فارسی نسروده است؛ چرا که او به شاعرانی که به زبان فارسی برای او شعر گفته و او را ستوده اند، پاسخی نداده است، اما با شاعران عربی سرا مکاتبه داشته است. رضاقلی خان هدایت (۱۳۳۶، ج. ۱: ۲۰۷) در مجمع الفصحاء، دو بیت فارسی البته با قید تردید به او نسبت می دهد: «گویند این دو بیت ازوست، بنام دیگری هم دیدم:

اگر بتگر چنان صورت نگارد مریزادا خجسته دست بتگر
 اگر آزر چنو تانست کردن درود از جان من بر جان آزر»

اما استاد مظاهر مصفا و استاد عباس اقبال آشتیانی، این دو بیت را به قطع و یقین از دقیقی دانسته اند. (همانجا؛ وطواط، ۱۳۶۳: ۱۰۸). دیوان ابوبکر قهستانی از بین رفته، اما سروده های عربی که از وی به دست ما رسیده است، کم نیست. این سروده ها، مشتمل بر قالب هایی نظیر قصیده، قطعه و ابیاتی پراکنده و موضوعاتی چون مدح، هجو، خمربه، غزل، وصف، اخوانیات، معما و غیره است.

قهستانی، شاعری صاحب منصب در دربار غزنویان بود. از این رو، پادشاهان و وزرا را - لاجرم - ستایش کرده است. بیشتر مدایح وی درباره امیرمحمد غزنوی است. این اشعار

از ارتباط تنگاتنگ شاه و ابوبکر قهستانی خبر می‌دهند:

يَسْرُكُ أَنْ أَرَى دَنِفًا حَزِينًا لَكَ الْبُشْرَى بِمَا تَرْضَى رَضِينَا
وَ لَكِنِّي إِذَا مَا طَبْتُ نَفْسًا بِمَا تَهْوَى، فَكَيْفَ أَرَى حَزِينَا

(باخرزی، ۴۱۴ق، ج ۲: ۷۷۹)

ترجمه: اگر از این که بیمار و اندوهگین دیده شوم، خوشحال می‌شوی. مژده باد به آنچه که تو خشنودی، ما خشنودیم. اما هرگاه تو بخواهی، خوب شوم، پس چطور اندوهگین باشم؟

ابوبکر قهستانی بسیار از دل بستگی خویش به امیرمحمد بن محمود غزنوی می‌گوید. شاید همین علاقه قلبی و خدمت بی‌شائبه، موجب نزدیکی هر چه بیشتر او به خاندان غزنویان شده است. از منظر ادبی نیز مدایح او استوار و نیرومند است و صنایع ادبی که به کار می‌گیرد، خیال‌انگیز و فنی است:

يَا مَنْ حَكَى شَجَرَ الصَّنَوْبِ قَدَّهُ حَقًّا لَقَدْ عَلَّقْتَكَ أَفْنِدَهُ السَّوْرَى
إِنَّ الْقُلُوبَ حَكَّتْ ثِمَارَ صَنَوْبٍ عَلَّقَنْ مِنْ ذَاكَ الْقَوَامِ صَنَوْبِرَا

(همان: ۷۸۲)

ترجمه: ای کسی که قدش شبیه درخت صنوبر است. به راستی که دل‌های مردم، دل‌بسته توست. دل‌ها مانند میوه‌های درخت صنوبرند که به صنوبری از آن قد و قامت راست آویزانند.

زمانی که ابوبکر قهستانی در بغداد بوده، خلیفه عباسی، ابوالعباس احمد بن المقتدر را مدح گفته است. بیست و پنجمین خلیفه عباسی (وفات ۴۲۲ق.) همو که مردی متدین، عابد، عاقل و فاضل و بسیار خیر بود (معین، ذیل "قادر"). هم‌چنین پسر القادر، خلیفه القائم بامرالله را نیز در دو قصیده، هر دو در ماه‌های محرم سال‌های ۴۲۴ و ۴۲۵ هجری ستایش کرده است.^۱

علی بن حسن قهستانی برای شمس‌الکفاه، احمد بن حسن میمندی نیز شعر سروده است. او اولین وزیر از سه وزیر سلطان محمود غزنوی بود که زبان عربی را زبان رسمی

۱. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به: ابن‌النجار البغدادی، ۱۹۷۷م، ج ۳: ۲۱۵ - ۲۱۶.

دربار غزنوی قرار داد. پس از مدتی سلطان به خواجه احمد بن حسن میمندی مظنون شد و او را به زندان انداخت. این وزیر تا آغاز سلطنت مسعود در زندان بود و در سال ۴۲۴ هجری درگذشت (قدیانی، ۱۳۸۴: ۳۲).

شیخ عمید ابوسهل حمدوی از ادیبان و شاعرانی بود که پادشاهان او را گرامی داشته و ابوبکر قهستانی نیز او را ستوده است. ثعالبی در تتمه یتیمه‌الدهر از او به دریای ادب تعبیر کرده است. وی حاکم ری و جبال بوده و سرزمین تحت حکومت او در گستردگی به سرزمین عراق، مانند شده است. او به دنیا توجه نداشت و برای آخرت توشه اندوخت تا جایی که به او "أزهد الزهاد" گفتند (ثعالبی، ۱۴۰۳ق: ۲۴۹). ابوبکر قهستانی در سوگ او سروده است:

يا ما لِهَذَا الْقَلْبِ لَا يَرَعَوِي وَ قَدْ دَرَى أَنْ قَدْ هَوَى مَنْ هَوَى (همان: ۲۶۵)

ترجمه: این قلب را چه شده است که از حرکت باز نمی‌ایستد و می‌داند کسی را که دوست داشته از پای افتاده است.

به هر روی، آثار بازمانده از ابوبکر قهستانی نشان می‌دهد که در عربی و عربی‌سرایبی، چیره‌دست بوده. به‌طوری که برخی از ابیات عربی وی به‌عنوان شاهد و معیار در کتاب‌های بلاغی نمونه آورده شده است. رشیدالدین وطواط (۱۳۶۳: ۱۰) در حدائق السحر از ابوبکر قهستانی، شاهی بر تجنیس مُطَرَّف آورده است:

تَمَّتْ بِيَوْمٍ مُسْعِدِ النَّجْحِ مُسْعِفٍ وَ دَعَّ قَوْلَ لَاحٍ مُعْنِتِ النَّصْحِ مُعْنِفٍ

در قسمت اسجاع (سجع متوازن)، ضمن بیان این نکته که این نوع سجع، مخصوص نثر نیست، بلکه در شعر "موازنه" خوانده می‌شود، یک بیت شعر از ابوبکر قهستانی را نیز به‌عنوان مثال می‌آورد:

فَمَا ذُقْتُ إِلَّا مَاءَ جَفْنِي مَشْرَبًا وَ مَا نِلْتُ إِلَّا لَحْمَ كَفِّي مَطْعَمًا

(همان: ۱۵)

کوتاه سخن آن که «اشعار و نکات عربی ابوبکر علی، نظر به قدرتی که در آن زبان داشته، همواره مورد توجه علما بوده چنان که بسیاری از گفتارهای او به حیث مثال و شاهد گرفته شده» (همایون، ۱۳۳۵: ۳).

نثر قهستانی

آن چه از نثر قهستانی به ما رسیده، مطالب پراکنده‌ای به عربی است. در تتمه یتیمه‌الدهر ثعالبی (۱۴۰۳ق: ۲۶۴) بیان شده است که دو ضرب المثل «مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَ جَدَّ وَ جَدَّ» و «مَنْ قَرَعَ بَاباً وَ لَجَّ وَ لَجَّ» از ابوبکر قهستانی می‌باشد. اما در *امثال و حکم دهخدا* این دو ضرب‌المثل، گمنام ضبط شده‌اند (۱۳۶۵: ج ۴: ۱۷۴۴ و ۱۷۴۶) که در صورت اثبات این دو ضرب‌المثل معروف، افتخار بزرگی از آن ابوبکر قهستانی خواهد شد.

وی در مورد پیروزی‌های پی‌درپی سپاهیان نیز این‌گونه گفته است: «هَذِهِ فُتُوحٌ أَلْفَتْهَا النَّفُوسُ وَ الطَّبَاعُ وَ مَرِنَتْ عَلَيْهَا الْأَبْصَارُ وَ الْأَسْمَاعُ فَهِيَ لَا تُسْتَعْرَبُ غَرَائِبُهَا وَ لَا تُسْتَعْجَبُ عَجَائِبُهَا» (ثعالبی، ۱۴۰۳ق: ۲۶۴). اینها پیروزی‌هایی هستند که جان‌ها و سرشت‌ها با آن خو گرفته‌اند، چشم‌ها و گوش‌ها نیز به آن انس یافته‌اند. از این‌رو، شگفتی‌های آن، شگفت به نظر نمی‌رسد و عجایب آن، عجیب نمی‌نماید. یا در توصیف ساختمانی گفته: «كَأَنَّ الشَّيَاطِينَ نَصَبَتْ تِلْكَ الْأَسَاطِينَ» (همانجا). گویا شیاطین، ستون‌های آن را برپا کرده‌اند. هم‌چنین ابوبکر قهستانی در داستانی گفته است: «مَا قِيلَ لِبَيْدَاءِ الْمُلْكِ أَنَّكَ لَا تَسْلِمُ حَتَّى تُسَلِّمَ وَ لَا تَأْمَنُ حَتَّى تُؤْمِنَ» (همانجا). آنچه در مورد قلمرو پادشاهی گفته شد این است که تو از سلامتی برخوردار نمی‌شوی مگر این که در سلامتی بکوشی و ایمن نمی‌شوی مگر این که در امنیت بکوشی.

دلایلی وجود دارد که احتمال انتساب دو ضرب‌المثل مذکور در ذیل این عنوان را به ابوبکر قهستانی قوت می‌بخشد؛ زیرا همین مقدار اندک که از نثر قهستانی باقی مانده، مسجع و آهنگین است. جمله‌های وی از منظر سبک‌شناسی در شعر و نثر نوعاً کوتاه می‌باشند. از سوی دیگر، ابوبکر به اندرز و حکمت اخلاقی علاقه‌مند است و در شعر او به‌صورت پراکنده، حکمت وجود دارد. چنان‌که «فلسفه را دوست داشت، نکته‌سنج و ظریف بود» (ابن‌النجار بغدادی، ۱۹۷۷م، ج ۳: ۲۱۶). اما به‌طور کلی درباره آثار وی باید گفت، ابوبکر قهستانی به شعر علاقه و در آن، مهارت بیشتری از خود نشان داده است.

نتیجه

خراسان، خاستگاه شعر دری و قهستان به‌عنوان بخشی از آن از دیرباز، مهد شاعران و دانشوران بزرگ بوده است. در بازه زمانی محدودی، زبان عربی، زبان رسمی و اداری در این منطقه گردیده است. حکومت غزنویان بنا به دلایل گوناگون، زبان عربی را در سده چهارم و پنجم هجری، زبان رسمی دربار کرد. از این‌رو، شاعران بسیاری در آن زبان و ادبیات زبردست شدند و بخش متناهی از فرهنگ ایرانی و این منطقه به‌ناچار در شعر و نثر عربی آنان جریان یافته است.

ابوبکر علی بن حسن قهستانی از خیل آن شاعران و نویسندگانی است که آثار و اشعار عربی او بیشتر از فارسی است. با عنایت به آنچه در متن مقاله گذشت، او از هوش سرشاری برخوردار بود و در شاعری و سخنوری، توانا و در امور دربار، کاردان بود. قهستانی در سروده‌های هم‌عصران خویش، فرهنگ‌دوست، سخاوتمند و جهان‌دیده تصویر شده و روابط گسترده‌ای با شخصیت‌های ادبی و دینی از اقصی نقاط جهان اسلام داشته است. درونمایه شعر او مدح، اخوانیت، وصف، غزل، خمریات، معما و غیره است. در پایان نیز پیشنهاد می‌گردد، اشعار پراکنده وی از منابع گوناگون فارسی و عربی به‌عنوان سندی ذی‌قیمت از قرن چهارم و پنجم هجری برای انجام پژوهش‌های ادبی و علمی بعدی گردآوری شود.

منابع

- آیتی، محمدحسین (۱۳۲۷). *بهارستان: در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان*. تهران: شرکت سهامی چاپ.
- ابن خلکان، ابوالعباس شمس‌الدین احمد بن محمد بن ابی‌بکر (۱۴۰۷ق.). *وفیات الأعیان و أبناء أبناء الزمان*. بیروت: دارالإحیاء التراث العربی.
- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (۱۳۶۱). *تاریخ بیهقی*. با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار. با مقدمه علامه میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی. تهران: فروغی.
- ابن‌النجار البغدادی، الحافظ محب‌الدین ابو‌عبدالله (۱۹۷۷م.). *ذیل تاریخ بغداد*.

- دراسه و تحقیق مصطفی عبدالله عطاء. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- احمدیان، محمدعلی (۱۳۷۴). *جغرافیای شهرستان بیرجند (با اشاراتی به تاریخ و فرهنگ این شهرستان)*. مشهد: به نشر، آستان قدس رضوی.
 - باخرزی، علی بن حسن (۱۴۱۴ق.). *دمیه القصر و عصره أهل العصر*. بیروت: دارالجمیل.
 - بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۰). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی.
 - تونجی، محمد. "باخرزی". *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۱: ۹۹-۱۰۰.
 - ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد (۱۴۰۳ق.). *تتمه یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
 - حموی، یاقوت (۱۴۰۸). *معجم الأدباء*. بیروت: دارالإحیاء التراث العربی.
 - حسینی کازرونی، سیداحمد (۱۳۸۴). *فرهنگ تاریخ بیهقی*. تهران: زوار.
 - دهخدا، علی اکبر. *لغت نامه دهخدا*، نسخه الکترونیکی (روایت چهارم). ذیل "علی قهستانی".
 - دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۵). *امثال و حکم*. تهران: امیرکبیر.
 - سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۷۵). *گزیده حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*. با مقدمه و توضیحات و حواشی عسکر حقوقی. تهران: هیرومند.
 - سوزنی سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۳۸). *دیوان سوزنی سمرقندی*. شرح و تصحیح ناصرالدین شاه حسینی. تهران: امیرکبیر.
 - طاهری، غلامرضا (۱۳۸۳). "بررسی شرح احوال و افکار مشاهیر شعرای ادب عربی در منطقه قهستان (خراسان)". *پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب*، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشمر.
 - عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۶۸). *گزیده قابوسنامه*. به کوشش غلامحسین یوسفی. تهران: امیرکبیر.
 - فرّخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۶۳). *دیوان فرّخی سیستانی*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.

- قدیانی، عباس (۱۳۸۴). تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران از ظهور اسلام تا پایان سامانیان. تهران: فرهنگ مکتوب.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی. تهران: دنیای کتاب.
- لسترنج، گی. (۱۳۷۳). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.
- معین، محمد. فرهنگ فارسی، ج ۲. ذیل "قادر".
- مقدسی، محمد بن احمد (۱۳۶۱). أحسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم. مترجم علینقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- وطواط، رشیدالدین محمد عمری (۱۳۶۳). حدائق السحر فی دقائق الشعر. تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی. تهران: کتابخانه طهوری؛ کتابخانه سنائی.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۶). مجمع الفصحاء. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر.
- همایون (۱۳۳۵). "ابوبکر علی بن حسن قهستانی". مجله آریانا، سال چهاردهم، ش ۱۶۸ (بهار): ۱-۳.